

به چه دلیل باید بر اسرائیل پیروز شد؟
حسین روحانی صدر^۱
چکیده

یکی از عوارض فروپاشی خلافت عثمانی که در آن دو تمدن مصر و استانبول تعیین کننده فرهنگ در خاورمیانه و شمال آفریقا بودند، تخریب برخی میراث فرهنگی به جا مانده از آن امپراطوری را به دنبال داشت. یکی از این عوارض فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در این پهنه جغرافیایی، تأسیس کشوری با مختصات مذهب یهود در بخشی از منطقه شامات پیشین یعنی فلسطین امرزوی شد. از همان بدو تأسیس، همان میراثداران فرهنگی منطقه‌ای همگام با شیعیان فلات قاره ایران به مقابله با آن پرداخته و هر کدام با قلم و زبان و مال و جان خود در مهار این پدیده اقدام نمودند. در ایران آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی از علمای مبارز در انقلاب ۱۹۲۰ عراق که با پشتکار منحصر بفرد خود برای استقلال عراق و خروج نیروهای خارجی از آن شهری منطقه‌ای یافت جرقه‌های هم‌نوایی با دیگر مبارزان منطقه‌ای را در ایران آغاز نمود. آیت‌الله دکتر محمد صادقی تهرانی مؤلف تفسیر شریف‌الفرقان شروع آشنایی خود با جریان مبارزه علیه استیلای اسرائیل در منطقه را به آشنایی‌اش با تبلیغات آیت‌الله کاشانی دانسته که بعدها کتابی با نام چرا باید بر اسرائیل پیروز شویم را تألیف نمود. در این مقاله به نقل خاطرات ایشان از سال ۱۳۲۶ خورشیدی تا ۱۳۴۸ با محوریت مباحث قرانی پیرامون شورش بنی‌اسرائیل و حوادث و رویدادهای دو دهه مبارزه علیه نفوذ استعماری در خاورمیانه خواهد بود.

واژگان کلیدی: فدائیان اسلام- قبله- ساف- جنگ شش روزه- سپتامبر سیاه

من علاقه‌مند به رفت و آمد به خانه آیت‌الله کاشانی و حضور در کنار ایشان شدم. برای نخستین بار حمایت از مردم فلسطین و مبارزه علیه یهودیان غاصب سرزمین قدس را از ایشان آموختم. البته نواب صفوی و گروه فدائیان اسلام نیز با همین شعارها در خانه ایشان رفت و آمد داشتند و من با آنها نیز آشنا شدم. حمایت از فلسطینی‌ها را می‌توان به‌عنوان یکی از محورهای مشترک همکاری بین کاشانی و نواب صفوی برای دستیابی به اهداف دینی و اجرای احکام اسلامی نام برد. آزادی کاشانی مصادف با اختلاف فلسطینی‌ها با تشکیل دولت اسرائیل بود. آیت‌الله کاشانی عقیده داشت که این نقشه انگلیسی‌هاست که می‌خواهند یهودی‌های ساکن در کشورهای مختلف جهان را به فلسطین بیاورند.^۲

^۱ کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی، کارشناس گروه ایران شناسی و اسلام شناسی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران
^۲ علی دوانی، *خاطرات و مبارزات حجة الاسلام فلسفی*، ص ۴۴۷.

من در اجتماعاتی که به دستور ایشان تشکیل می‌شد یا در برخی مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها و جلساتی که برگزار می‌کرد، شرکت فعال داشتم و علاوه بر آنکه از حق مردم فلسطین دفاع می‌کرد، مردم را به حمایت از آن‌ها دعوت می‌نمود؛ برای نمونه، چند ماه بعد از تشکیل دولت اسرائیل، طی اعلامیه‌ای در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۲۷ش، از مردم خواست تا در روز جمعه ۳۱ اردیبهشت، برای حمایت از مردم فلسطین در مسجد سلطانی تجمع کنند. در این روز، در مسجد سلطانی، ناظر عظیم‌ترین اجتماعی بودیم که پس از سقوط رضاشاه صورت گرفت. کاشانی در این اجتماع مردم را به حمایت از فلسطینی‌ها دعوت کرد.^۳ مهم‌تر آنکه از مردم ایران خواست برای جلوگیری از تشکیل دولت یهودی به فلسطین روانه شوند و به مردم آن کشور کمک کنند. این حرکت، نخستین حرکت روحانیان ایران نسبت به مسئله فلسطین بود. نواب صفوی نیز با حضور در مسجد سلطانی (شاه) مردم و دولت را به پشتیبانی از فلسطین فراخواند. بعد از اتمام سخنرانی کاشانی و نواب، محل‌هایی برای نام‌نویسی داوطلبان جنگ با یهود در مراکز مختلف شهر افتتاح شد، که حدود پنج‌هزار نفر ثبت‌نام کردند. همچنین، در همایشی با حضور کاشانی و نواب، قطعنامه‌ای مبنی بر اظهار همدردی با اعراب فلسطین صادر شد.^۴ این نگرانی بود که مردم خشمگین به منازل یهودیان که در این مسیر متمرکز بودند، حمله کنند. لذا مرتب به مردم هشدار داده می‌شد که مبادا کسی متعرض هموطنان یهودی شود.^۵

همکاری با سازمان الفتح

در بین شخصیت‌های روحانی و مراجع مذهبی، آقای خمینی در حمایت از جنبش الفتح و نهضت فلسطین پیش‌گام بود؛ یعنی ایشان اولین مرجع تقلیدی بود که به حمایت از آنان برخاست و بعد از ایشان شخصیت‌های مذهبی دیگر جنبش الفتح و فلسطینیان را تأیید کردند. حتی در بین اهل سنت هم کسی زودتر از ایشان اعلام نظر نکرده بود.

آقای خمینی را در عراق بایکوت کرده بودند و نظریات و عقایدشان را منتشر و منعکس نمی‌کردند. نظریات ایشان به صورت متن فارسی در یک نشریه گُردی در عراق به چاپ می‌رسید. به هر حال از سوی آقای خمینی فتوایی در حمایت مالی از مبارزان جنبش الفتح صادر شد و در ایران هم یک نفر مدعی شد که من از طرف ایشان اجازه دارم وجوهات شرعی را جمع کنم و برای نهضت فلسطین بفرستم. عده‌ای خوشحال شدند که خوب به هر حال روزه‌ای وجود دارد که وجوهات جمع شود و در اختیار فلسطینی‌ها قرار بگیرد.

^۳. روح‌الله حسینیان، بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران، (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵)، ص ۳۵.
^۴. احمد گل‌محمدی، جمعیت فداییان اسلام به روایت اسناد، (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲)، ج ۱، ص ۶۲.
^۵. ابراهیم یزدی، شصت سال صبوری و شکوری (خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، هجده سال در غربت)، جلد دوم، انتشارات کویر، چاپ اول، ۱۳۹۴، ص ۶۱۶.

عده‌ای هم تعجب کردند که آقای خمینی چگونه به یک شخص گمنام اجازه دادند چنین مسئله‌ای را علنی مطرح کند؛ بنابراین درصدد برآمدند تا نظر ایشان را در این مورد جویا شوند.

آقای احسانی از فضیلتی قم، که به دلیل اجازه اقامت در عراق، راحت به آنجا رفت و آمد می‌کرد، یک روز نزد آقای دعایی رفت و نامه‌ای از آقای کروی به او داد تا به آقای خمینی برساند و برای سؤال آن‌ها جواب بگیرد. سؤال این بود که آقای فلانی مدعی است که از طرف شما جهت جمع‌آوری وجوهات شرعی برای فلسطینی‌ها اجازه دارد. آیا این مسئله براساس فتوایی که شما صادر کردید واقعیت دارد یا نه؟ آقای خمینی پس از مطالعه نامه گفتند: به این سؤال جواب نمی‌دهم. آقای دعایی گفت: چرا؟ فرمودند: چون اسم شخصی که در آن است جزو منسوبین یکی از مراجع است و با جواب من ضایع می‌شود و ضایع‌شدن این شخصیت به آن مرجع نیز آسیب می‌رساند. شما بدون ذکر نام پرسید، آیا شما به شخص خاصی اجازه دادید که از طرف شما وجوهاتی جمع کند یا نه؟ من جواب می‌دهم.

سؤال را نوشتند و بدون ذکر نام شخصی مسئله را مطرح کردند. آقای خمینی هم جواب دادند. جواب را فرستادند و دوستان هم در داخل خوشحال شدند که تکلیف‌شان روشن شد و آن شخص هم به سزای عملش رسید. او روحانی فرصت‌طلبی بود که ادعاهای این‌چنینی می‌کرد و سود شخصی می‌برد.^۶

احمد از مسلمانان فعال بیروت بود و با محمد صالح حسینی فعالیت می‌کرد. مدتی در گروه الصاعقه و پس از آن در گروه‌های دیگر بود و سرانجام گروهی مجزا تشکیل دادند. احمد رابط میان بنده و فلسطینی‌ها بود.^۷

پس از مدتی فلسطینی‌ها اصرار کردند که خدمت آقای خمینی بیایند و مجدد یک فتوای مصاحبه‌گونه‌ای از ایشان بگیرند؛ یعنی با ایشان در دیداری رسمی مصاحبه کنند و فتوا بگیرند. بنابراین سازمان الفتح نماینده رسمی‌اش را به نجف فرستاد تا به منزل آقای خمینی بیاید و با رابط‌شان توسط بنده، که مترجم نماینده فلسطینی‌ها در عراق بودم، به خدمت ایشان برسند.^۸ بنابراین در ۱۹ مهر ماه ۱۳۴۷ش چند تن از نمایندگان سازمان الفتح در دفتر بغداد به اتفاق بنده به حضور آقای خمینی رسیدند و در مصاحبه با ایشان درباره جنبش آزادی‌بخش فلسطین^۹ و بیان دیدگاه‌های او درباره عملیات پارتیزانی، کمک به پارتیزان‌های فلسطین و مسئولیت‌های ملت اسلام در برابر اشغالگران صهیونیسم را مطرح کردند.

۶. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س)، گوشه‌ای از خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی، (تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۷)، ص ۱۶۲-۱۶۳.

۷. حسین روحانی صدر، گفت‌وگو با احمد و مسعود صادقی.

۸. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س)، گوشه‌ای از خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی، ص ۱۶۳.

۹. جنبش آزادی‌بخش فلسطین در سال ۱۳۴۴ش با انجام اولین حرکت پارتیزانی در سرزمین اشغال‌شده فلسطین اعلام موجودیت کرد و در سال ۱۳۴۶ش به دنبال شکست جبران‌ناپذیری که در جنگ با صهیونیسم بر کشورهای عربی وارد آمد،

آقای خمینی در بایکوت کودتاچی‌های بغداد و گروهک‌های چپ‌نما باقی ماند. بنابراین، ایشان نسبت به عناصری که به اسم فداییان فلسطین با او تماس می‌گرفتند و شناخت صحیح و ارزیابی دقیقی از ماهیت سازمان‌های گوناگون فلسطینی نداشتند، بدگمان شد. در نتیجه به نمایندگان سازمان الفتح روی خوش نشان نداد و با بی‌اعتنایی اظهار داشت: من نظرم را قبلاً دادم. آنان باشکفتی پرسیدند: کجا و چگونه که ما از آن آگاهی نیافتیم؟ که خود موجب بدگمانی و نگرانی بیشتر آقای خمینی شد و در برابر سؤالات آنان سکوت کرد و سرانجام با پافشاری شدید آنان و با توجه به حساسیتی که ایشان نسبت به قضیه فلسطین داشت، موافقت کرد که بنده از طرف او به پرسش‌های آنان پاسخ گویم.

سازمان الفتح محتوای مصاحبه را منتشر ساخت. البته اصل مصاحبه بیش از آن بود. از طرف سازمان آزادی‌بخش فلسطین به چهار زبان عربی، ترکی، انگلیسی و فرانسوی همراه با نظریات شماری از علمای اهل تسنن و تشیع از جمله آقای حکیم چاپ و در سطح گسترده‌ای پخش شد. نظریه‌های علمای اسلام که به صورت جزوه به چهار زبان چاپ شده بود، در آن سال در مراسم مکه نیز از طرف سازمان الفتح به حد زیادی توزیع شد.^{۱۰} به طوری که دوستان از حج‌آمده هر کدام یک نسخه از این جزوه را همراه خود داشتند. آقای خمینی با دیدن آن نسخه خیلی متأثر شد؛ چون در جزوه، اهانت‌هایی به برخی از شخصیت‌های علمی و مذهبی شده بود. عبارات‌های ایشان را به عنوان فتوای امام اکبر در ابتدا قرار دادند و از ایشان به عنوان بزرگترین مرجع دینی نام بردند و این مسئله شخصیت و موقعیت آیت‌الله حکیم و مراجع دیگر را تحت الشعاع قرار می‌داد. همچنین فتوای چند جمله‌ای آقای خمینی را که بسیار مشخص و معین بود و می‌بایست به همان شکل نقل می‌شد در دو صفحه نقل کردند.

آقای خمینی به آقای دعایی گفتند: این مطالب به دلایل زیر باید تکذیب شود: نخست، این اهانت به آقای حکیم و شخصیت‌های دیگر علمی است و من راضی نیستم. نباید در عراق توزیع شود؛ دوم، آن‌ها از زبان من چیزهایی را نقل کردند که من نگفتم. آقای دعایی گفت: این مطالب چیزهایی نیست که شما موافقش نباشید. شما موافق این مطالب هستید؛ منتها آن مواضع را به طور مشخص بیان نکردید. ناقل هم سوءنیت نداشته و فرد مطمئنی است. آقای خمینی گفتند: از آقای خوانساری در تهران عادل‌تر که نداریم. ایشان را به عنوان یک شخصیت عادل همه قبول دارند؛ اگر در جلسه‌ای من حضور داشته باشم بعد از آن جلسه

ملت آواره فلسطین و دیگر مردم عرب که به دولت‌های عرب برای آزادی فلسطین چشم دوخته بودند، از آنان به طور کلی قطع امید کرده و به جنبش‌های بخش فلسطین رو آوردند. پیام حوزه علمیه قم، به سازمان آزادی‌بخش فلسطین از آنجا که در ایران به علت خفقان شدید، امکان چاپ نداشت، در نجف اشرف به دو زبان فارسی و عربی به چاپ رسید و در ایران و بسیاری از کشورهای اسلامی و عربی توزیع شد. همچنین در اروپا در میان دانشجویان ایران و عرب و در برخی از روزنامه‌ها و نشریات مبارزان ایرانی منتشر شد. (سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۲، ص ۴۹۱-۴۹۲).

۱۰. همان، ص ۵۴۰-۵۴۳.

بیرون بروم، آقای خوانساری بگویند که آقا روح‌الله در آن جلسه گفت: الله تعالی واحد، خداوند یکی است و من در آن جلسه نگفته باشم، تکذیب می‌کنم و این دلیل بر این نیست که هر چیزی که من قبول دارم اگر به من نسبت دادند، بگویم که من گفتم و درست است. این برخورد آقای خمینی نشانگر تعهد ایشان به سخنان‌شان بود. این اقدام باعث شد که بعد از آن دیگر هیچ‌کس جرئت نکند نسبت به نقل سخنان ایشان کوچکترین اعمال سلیقه و سوءاستفاده‌ای بکند.^{۱۱}

بنده هم در این باره در صحبت‌هایم گفتم: آری دشمنان هماهنگ اسلام و مسلمین اگر نابسامانی و گسیختگی‌شان را احساس کنند، هرگز مهلت‌شان ندهند. حج ضامن نگرهبانی مسلمین و نمودار قدرت جهانی مسلمین است که غالباً مهم‌ش گذارده و نادیده‌اش گرفته‌ایم و روی همین اصل هم می‌بینیم که دشمن راست و چپ و... هرگز به ما مهلت نمی‌دهد. در میدان‌های علمی، سیاسی، اقتصادی، نظامی و عقیده‌ای که ما بایستی در پرتو اسلام صحیح و حج صحیح، گوی سبقت را از همگان بر باییم، می‌بینیم که دیگران ما را با گوی‌مان روده‌اند، که نه حج‌مان حج «ناس» است: «قیاماً لِلنَّاسِ، مَثَابَةً لِلنَّاسِ، مَنَافِعُ لِلنَّاسِ» و نه دولت‌های‌مان همچون دولت‌های «ناس»‌اند؛ بلکه همه از دم تا دم موتوریزه‌ای است بدوی و خیمه‌شب‌بازی است خنده‌آور یا گریه... و دیگر هیچ!^{۱۲}

هنگام حضور آقای فارسی در نجف، در یکی از جلسات شب‌های پنجشنبه (مهر ماه ۱۳۴۹ش، شب مبعث پیامبر ~~ص~~ یا تولد حضرت امیر□) او را کنارم نشاندم و پس از معرفی‌اش به حاضران از او خواستم تا کمی صحبت کند. آقای فارسی برخاست صحبت کرد و شعری را از م. آزر^{۱۳} خواند که درباره فلسطین سروده شده بود. خیلی مورد استقبال و تشویق طلاب حاضر در جلسه قرار گرفت. آقای فارسی ابتدا در حجره برخی دوستان از جمله آقای رحمانی در مدرسه سید بزرگ اقامت کرد؛ سپس به منزل آقای حسن کروب‌بی، که در نزدیکی فلکه صحن حضرت امیر قرار داشت، منتقل شد.^{۱۴}

در همان روزهای حضور ایشان در عراق، حوادث خونین و ننگین سپتامبر سیاه در اردن رخ داد. ارتش اردن فلسطینی‌ها را قلع‌و‌قمع کرد و کشتار فجیعی روی داد. ارتش سوریه به حمایت از فلسطینی‌ها به مرز اردن آمد؛ ولی ارتش عراق، که در خاک اردن مستقر بود، کوچک‌ترین حرکتی به نفع فلسطینی‌ها و علیه شاه اردن نکرد. در عین حال يك

۱۱. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، گوشه‌ای از خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی، گوشه‌ای از خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی، ص ۱۶۴-۱۶۵.

۱۲. محمد صادقی تهرانی، درس‌هایی از فقه سیاسی اسلام. اسرار، مناسک، ادله حج، ص ۳۰.

۱۳. نعمت میرزازاده یا نعمت آزر(زاده ۱ اسفند ۱۳۱۷، مشهد)، متخلص به م. آزر، شاعر معاصر ایرانی است.

۱۴. سید علی اکبر محتشمی، از ایران به ایران، ج اول، ص ۲۲۷.

رادیوی فلسطینی از بغداد مرتب به نفع آنان و علیه شاه اردن دادوفریاد می‌کرد. فلسطینی‌های مسلح در نتیجه این درگیری خونین مجبور به مهاجرت به جنوب لبنان شدند.^{۱۰}

سخنرانی درباره جنگ شش‌روزه

من در خطبه‌های هفتگی نماز جمعه علیه اسرائیل، صحبت‌های مفصلی داشتم و برنامه‌های علیه اسرائیل را از رادیوهای عربی و خواندن بولتن‌های خبری دنبال می‌کردم.

در پی تشکیل کشور اسرائیل، سازمان آزادی‌بخش فلسطین، تنها سازمان نظامی _ سیاسی

شرق اورشلیم، که کرانه باختری رود اردن و نوار

اختیار داشت، طی منشوری، خواهان بیرون‌راندن

صهیونیست‌ها از سرزمین‌های عربی با نیروی قهر

برادران عرب خود شد. همچنین برخوردهای مرزی

تأسیس اسرائیل با همسایگان عرب خود، بحران

کانال سوئز، بحران ملی آب در اسرائیل، حادثه سامو، اختلاف اسرائیل با اردن و همچنین

مالکیت بلندی‌های جولان توسط سوریه و لبنان و اسرائیل همگی دست‌به‌دست هم داد تا

پیش‌زمینه جنگی میان این کشورها فراهم شود.

۲۴ اردیبهشت ۱۳۴۶ش، اسرائیل مطلع شد که نیروهای نظامی مصر در حالت آماده‌باش

قرار گرفته‌اند و مصر در حال متمرکزکردن نیروهایش در صحرای سیناست.

به دستور سپهبد عبدالحکیم عامر در فرمان رزمی شماره یک نیروهای نظامی مصر، از

ساعت ۱۴:۳۰ روز ۲۴ اردیبهشت ۱۳۴۶ش برای جنگ در حالت آماده‌باش کامل قرار

گرفتند. فردای آن روز نخست‌وزیر اسرائیل دستور داد تا تعدادی از واحدهای زرهی برای

تقویت جبهه سینا به مرزهای آن منطقه اعزام شوند. یک روز بعد جمال عبدالناصر در

نامه‌ای به سازمان ملل، خواستار خروج نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل متحد از منطقه

حایل مرزی میان مصر و اسرائیل می‌شود.

در همان روز رادیو قاهره اعلام کرد که «بقای اسرائیل بیش از حد طول کشیده، ما از

تهاجم اسرائیل استقبال می‌کنیم. ما از جنگی که مدت‌ها انتظارش را کشیده‌ایم استقبال

می‌کنیم. نقطه اوج فرا رسیده است. زمان جنگی که نابودی اسرائیل را به همراه دارد

فرا رسیده است».

در ۲۸ اردیبهشت، مصر دوباره از سازمان ملل خواست تا نیروهای پاسدار صلح را از

منطقه خارج کند. بحران با خارج‌شدن نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل متحد از صحرای

سینا در فردای آن روز تشدید شد. پس از خارج‌شدن این نیروها، دولت مصر به

رهبری جمال عبدالناصر استقرار و واردکردن نیروهای بیشتر را به صحرای سینا ادامه



غزه را در

و با کمک

کشور تازه

^{۱۰} جلال‌الدین فارسی، *زوایای تاریک*، (تهران: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۳)، ص ۲۱۸.

داد و نیروها و جنگ‌افزارها بر مرز اسرائیل متمرکز شدند. در یک خرداد، مصر با بستن تنگه تیران یا خلیج عقبه، که در دریای سرخ قرار دارد، این راه آبی را بر کشتی‌های اسرائیلی بست و بندر تازه‌بنیاد ایلات را که در جنوبی‌ترین بخش اسرائیل قرار دارد، به حالت تعطیل درآورد. خلیج عقبه تنها راه ارتباطی دریایی اسرائیل با شرق بود. اسرائیل نفت خود را از عمده‌ترین شریک نفتی‌اش یعنی ایران از همین طریق وارد می‌کرد و بسته‌شدن این مسیر برای اسرائیل تأثیر فلج‌کننده به دنبال داشت.

هم‌زمان سوریه، اردن و عراق هم نیروهای‌شان را به طور مشترک در بلندی‌های جولان و کرانه باختری رود اردن برای حمله‌ای غافلگیرانه جمع کردند.

رادیو مصر که به زبان عربی برنامه‌هایی مهیج و ضداسرائیلی پخش می‌کرد، هرروزه از فلسطینیان می‌خواست که از اسرائیل خارج شوند تا در مسیر بلدوزرهایی که اسرائیلی‌ها را قرار بود به دریا بریزد، قرار نگیرند.

اسرائیل که حمله هم‌زمان ارتش‌های مصر، عراق، سوریه و اردن را در چند قدمی خود می‌دید، دست پیش گرفت و ۱۵ خرداد به نیروهای ارتش مصر در صحرای سینا حمله کرد. اسرائیل با دریافت اطلاعاتی حیاتی به‌وسیله عوامل اطلاعاتی‌اش در مصر پی برد که ارتش مصر بیش از ۴۰۰ هواپیمای جنگنده را در نقطه‌ای جمع کرده‌است تا صبح روز بعد صفوف ارتش اسرائیل را در هم بکوبد. ژنرال‌های اسرائیلی که کار کشور تازه‌تأسیس خود را با بلندشدن هواپیماهای مصری تمام‌شده می‌دیدند، تصمیم گرفتند شبانه تمام جنگنده‌های مصری را قبل از بلندشدن یک‌باره آن‌ها بر روی اسرائیل بزنند و نیروی هوایی ارتش اسرائیل با حمله غافلگیرانه به فرودگاه‌های نظامی مصر با فرستادن تمام ۲۰۰ هواپیمای جنگنده فعال خود، در مدت چند ساعت اکثریت هواپیماهای جنگی مصر را روی زمین نابود کرد. در این حمله بیش از ۳۰۰ هواپیمای مصری از بین رفت. گفته می‌شود با این حمله، اسرائیل برتری مطلق هوایی در جنگ را به دست آورد و با استفاده از این امتیاز ابتکار عمل را به دست گرفت.

مصر با انکار ضربه شدیدی که دریافت کرده بود مدعی شد حمله بسیار موفقی علیه اسرائیل ترتیب داده است. براساس این اخبار اشتباه، شام‌حسین، شاه اردن، دستور حمله به اسرائیل را صادر کرد. اردن با گلوله‌باران تل‌آویو، پایگاه هوایی رمات داوود، بزرگترین پایگاه هوایی اسرائیل را زد و با حمله هوایی به شهرهای ناتانیا و کفر سافا و حمله خمپاره‌ای به بیت‌المقدس غربی وارد جنگ شد. با افروخته‌شدن آتش جنگ، بعد از دو روز، سوریه هم وارد جنگ شد و از بلندی‌های جولان شروع به پرتاب موشک‌های کاتیوشا و آتش توپخانه شدید به دشت هولاد اسرائیل کرد.

ارتش مصر با عقب‌نشینی از خاک خود (صحرای سینا) تا آن سوی کانال سوئز، عقب رانده شد. در همین حال ارتش اسرائیل با تغییر میدان جنگی به سوی بلندی‌های جولان و کرانه باختر رود اردن که مقر نیروهای اردنی و سوری بود توانست آن‌ها را شکست دهد و بلندی‌های جولان و کشتزارهای شبع را به اشغال کند.

پنج روز بعد، اسرائیل آخرین حملات به بلندی‌های جولان را تکمیل نموده بود. روز ششم به پیشنهاد عرب‌ها قرارداد آتش‌بس به امضا رسید. به این ترتیب اسرائیل نوار غزه، صحرای سینا، کرانه باختری رود اردن (شامل اورشلیم شرقی) را تصرف کرد. درکل با پیروزی‌های به‌دست‌آمده و سرزمین‌های اشغالی، مساحت اسرائیل سه برابر شد و حدود یک‌میلیون عرب، که در مناطق اشغال‌شده زندگی می‌کردند، به زیر کنترل مستقیم اسرائیل درآمدند.

شورای امنیت سازمان ملل متحد قطع‌نامه ۲۴۲ شورای امنیت را تصویب کرد که به موجب آن از همه دولت‌های درگیر خواسته شد تا از ادعاهای خود نسبت به سرزمین و حق حاکمیت یکدیگر صرف‌نظر کنند و مرزها را به رسمیت بشناسند و اسرائیل از سرزمین‌های اشغال‌شده عقب‌نشینی کند. به این ترتیب، عقب‌نشینی اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی را مشروط به رسمیت‌شناسی اسرائیل از سوی دول عرب متخاصم دانست. جمال عبدالناصر، رئیس‌جمهور پرآوازه مصر و رهبر فکری معنوی و اجرایی نظامی اعراب، چند روز بعد استعفا کرد؛ ولی به اصرار مردم به قدرت بازگشت. شنیدیم که او پس از این شکست، از شدت عصبانیت و ناراحتی، کم‌خواب و ضعیف شد و پس از چندی به گفته خیلی‌ها از غصه دق کرد و مرد.

اسرائیل بعد از پایان قرارداد آتش‌بس به کسانی که اسرائیل را ترک کرده بودند و جهت تسریع حمله عرب‌ها به کشورهای عربی همسایه وارد شده بودند، اجازه بازگشت نداد و موجی از مهاجران فلسطینی در کشورهای مصر، سوریه، اردن و لبنان پدید آمد. اما از آنجا که هیچ‌یک از کشورهای میزبان علاقه‌ای به پذیرایی از میهمانانِ زمانی خوانده، ولی اکنون ناخوانده خود نداشتند، با تشکیل اردوگاه‌های پناهندگی در بیابان‌های‌شان، به دور از تمام امکانات اولیه، زندگی را برای‌شان رقم زدند.

در یکی از اولین واکنش‌هایم نسبت به نوع رجزخوانی رادیوهای کشورهای عربی حساس شدم؛ چون آن‌ها بر مبنای همان برداشت غلط درخصوص معراج پیامبر آن را از مسجدالحرام به زمین مسجدالاقصی با حرارت خاصی بیان می‌کردند و در شعارهای‌شان مسجدالاقصای اشغال‌شده را اولین قبله مسلمانان می‌خواندند. برای رفع این ابهامات در خطبه‌ای در نماز جمعه به این موضع پرداختم و گفتم: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (آیه ۱، سوره اسراء)، (منزّه

است کسی که بنده (ی ویژه) اش را شبان‌گاهی از مسجدالحرام به سوی دورترین مسجد (آسمانی) که پیرامونش را برکت دادیم به وسیله بندگی ممتازش سیر داد، برای آنکه برخی از نشانه‌های مان را به او نشان دهیم، بی‌گمان او همان (خدای) بس شنوای بیناست.)، الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى تا آنجایی که ما دیدیم و شنیدیم، تصور می‌کنند همین مسجد اقصای در قدس است؛ خیر، این نیست. مسجدالاقصی اسم وصفی است، مسجدالحرام اسم وصفی است. این اسم، اسمی خالی نیست؛ اسم وصفی است، نه مسجد قدس.

از آیات قرآنی بسیار حساس که بسیار مظلوم واقع شده، این آیه است. یا به این آیه توجه نشده یا اگر توجهی شده توجه سطحی و بدون دقت بوده است. به این آیه آن قدر ظلم شده که انسان متحیر می‌شود. ﴿أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ معلوم است، ﴿إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾ یعنی «اقصی المساجد فی عالم التکلیف من المسجد الحرام» این در قدس است؟ نمی‌شود باشد، این دروغ است. روی این فکر کنید. به آیات هشت تا ۱۶ سوره نجم مراجعه می‌کنیم: ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى﴾ (سپس به خدا نزدیک شد؛ پس به او درآویخت و نزدیکتر شد)؛ ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ (پس (فاصله‌اش) به قدر (اتصال) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر از آن بود)؛ ﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عِبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾ (پس (همان خدای شدیدالقوا) به بنده‌اش آنچه را باید وحی فرماید وحی فرمود)؛ ﴿مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى﴾ (آنچه را دل لبریز از شعله نور (ش) دید انکار (ش) نکرد)؛ ﴿أَفْتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَى﴾ (آیا پس در آنچه می‌بیند با او جدال می‌کنید؟)؛ ﴿وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى﴾ (و همواره در حال فرود آمدنی دیگر هم، او را (با دل فروزانش) دید)؛ ﴿عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى﴾ (نزد سدره المنتهی [: آخرین مکان و مکانت عالم امکان])؛ ﴿عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى﴾ ((که) بهشت جاودان نزد آن است)؛ ﴿إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى﴾ (چون «سدره» را آنچه می‌پوشد، می‌پوشدش) مسجدالاقصی آنجاست. «اقصی المساجد فی کل الکون» کنار جنت مأوی است، ما که ندیدیم، پیغمبر دیده است.

چون در کل کون که فقط زمین محور نیست، تا مسجد قدس و مسجد کوفه محور باشد. در این آیه که خدا می‌فرماید: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾ دو سیر است: سیر ارضی و سیر سماوی؛ معراج ارضی و معراج سماوی. این مسیر معراج از مسجدالحرام شروع می‌شود و به سدره المنتهی و جنة المأوی ختم می‌شود.

الاقصی که صفت این مسجد است، قرآن آن را دورترین مساجد کونی زمینی و آسمانی نسبت به مسجدالحرام خوانده و روی این اصل مسجدالاقصی زمینی نیست؛ اگرچه سیر نخستین معراجی حضرتش از همین مسجدالاقصای زمینی، یعنی مسجدالحرام بوده و سپس به اقصای آسمانی صعود فرمود. المسجد الاقصی پایان سیر معراجی آن حضرت است که در سدره المنتهی جای دارد.^{۱۶}

۱۶. محمد صادقی، ترجمان فرقان، تفسیر مختصر قرآن کریم، (قم: نشر شکرانه، ۱۳۸۸)، ج ۳، ص ۱۱۸-۱۱۹.

مسجدالاقصى هم بر محور آیه اسراء و هم بر محور روایتی،^{۱۷} بلاشک ولا ریب مسجد قدس نیست؛ هر چند که در السنه (زبان) مسلمانها، در کتابها و گفتههای آنها غیره المسجدالاقصى که گفته می‌شود فقط مسجد قدس فهمیده می‌شود. در تفسیر ثقلین ذیل این آیه، سیر از مسجدالحرام به بیت‌المقدس را رد کرده و حفاصل آن را از مسجدالحرام تا آسمان هفتم و بین آن دو را حرم دانسته‌اند.^{۱۸}

از جمله مطالبی که بر سر زبان‌ها زیاد است و برخلاف کتاب‌الله و برخلاف سنت رسول‌الله است قضیه اولی‌القبلتین و ثانی‌الحرمین است. اولی‌القبلتین (قبله اول) و ثانی‌الحرمین (دومین حرم) که از رادیوها می‌شنویم، در کتابها، نوشته‌ها و گفته‌هاست. گمان می‌شود که قبله اولی مسلمانها قدس است و قبله ثانیه کعبه؛ این‌طور نیست. در بقره می‌فرماید: ﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ﴾ (آیه ۱۴۴، سوره بقره)، (ما همواره نگرانی صورتات را در آسمان می‌نگریم، پس تو را به راستی و درستی به قبله‌ای که بدان خشنودی باز می‌گردانیم. پس روی خود را سوی مسجدالحرام کن و هر جا بودید، روی خود را سوی آن بگردانید. و بی‌گمان، کتاب‌داده‌شدگان نیک می‌دانند که این (تغییر قبله) به راستی از جانب پروردگارشان حق است و خدا از آنچه می‌کنند غافل نیست.) بر اساس آیات و روایات، قبله اول، قبله اولی مسجدالحرام است؛ نه فقط در اسلام بلکه در کل دیانات.

قدس، جای وسیعی است که یک قسمت آن را مسجدالاقصى می‌گویند و قبل از اینکه اسرائیل احتلال کند، من در آنجا نماز جمعه هم خواندم. قبور انبیا حتی حضرت موسی □ را دیدم. قبر ابراهیم □، قبر یوسف □ یعقوب، اسحاق و ۷۰ پیغمبر در الخلیل و قبر بعضی از انبیا در ایران، همه توجه به قبله دارند. یعنی چه؟ قبله کعبه، به قدس توجه ندارد. شما یک قبر پیدا نمی‌کنید، ولو از مشکوک‌النیوة که نسبت نبوت به او داده شده است، به طرف قدس باشد؛ تمام به طرف مسجدالحرام است.

وانگهی قرآن شریف می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ﴾ (آیه ۹۶، سوره آل عمران)، (بی‌گمان، نخستین خانه‌ای که برای مردمان نهاده شده،

۱۷. «أَيُّ شَيْءٍ يُقُولُونَ أَهْلُ الْعِرَاقِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ يَا عِرَاقِي قُلْتُ يَقُولُونَ - أَسْرَى بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْبَيْتِ الْمُقَدَّسِ فَقَالَ: لَا لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ، وَلَكِنَّهُ أَسْرَى بِهِ مِنْ هَذِهِ إِلَى هَذِهِ - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ مَا بَيْنَهُمَا حَرَمٌ، قَالَ فَلَمَّا انْتَهَى بِهِ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى تَخَلَّفَ عَنْهُ جِبْرِيْلُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا جِبْرِيْلُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ تُخَذِّلُنِي فَقَالَ تَقَدَّمَ أَمَامَكَ - فَوَ اللَّهِ لَقَدْ بَلَغْتَ مَبْلَغًا - لَمْ يَبْلُغْهُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ قَبْلَكَ - فَرَأَيْتُ مِنْ نُورِ رَبِّي وَحَالَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ السَّبْحَةُ [السَّبْحَةُ]، - قُلْتُ: وَمَا السَّبْحَةُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَأَوْمَى بِوَجْهِهِ إِلَى الْأَرْضِ وَأَوْمَى بِيَدِهِ إِلَى السَّمَاءِ...» علی بن ابراهیم قمی، محقق/ مصحح: طبیب موسوی جزائری، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۴۳.

۱۸. عبد علی بن جمعة العروسی الحویزی، محقق/ مصحح: سید هاشم رسولی محلاتی، تفسیر نور الثقلین، (قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق)، ج ۳، ص ۹۸.

همواره همان است که در بَگَه [:مکه] است (که کاملاً) در حال برکت و هدایت برای کل جهانیان است.)

قدس مکان بسیار مقدسی است. از زمان داوود درست شد. سلیمان آنجا را تعمیر کرد و بعد استمرار پیدا کرد. جابه‌جایی قبله در مسجد قبلتین از ابعاد مختلف قابل تأمل است: نخست، برخورد با پراکنده‌گویی‌های مشرکان و دیگر امتحان مسلمانان در تبعیت امر پیامبر. ۱۳ سال عهد مکی تا اوایل ۱۰ سال عهد مدنی، قبله و مصلا و مطاف، کعبه بوده است. بعد در مدینه منوره چند ماهی قبله به حساب ابتلا و امتحان در جهات گوناگون محول به قدس شد. در بعضی روایات است که طوری به قدس محول شد که دربرگیرنده کعبه نیز بود. این امتحان بزرگی برای مسلمانان بود.

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَّءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (آیه ۱۴۳، سوره بقره)، (و بدین‌گونه ما شما [: معصومان محمدی] را امتی واسطه (میان رسول و سایر امت) قرار دادیم تا بر مردمان گواه باشید، و پیامبر (نیز) بر شما گواه باشد. و قبله‌ای را که (چندی) بر آن بودی ننهادیم، جز برای آنکه کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند، از آن‌کس که به عقبش بازگشت می‌کند، نشانه نهمیم؛ هرچند (این کار) جز بر کسانی‌که خدا هدایت (شان) کرده، سخت گران بود، و خدا بر آن نبوده است تا ایمان شما را ضایع گرداند، (زیرا) خدا به مردمان بی‌گمان مهربان و رحمت‌گر بر ویژگیان است.)

﴿سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَا هُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (آیه ۱۴۲، سوره بقره)، (به‌زودی مردم سبک‌مغز خواهند گفت: «چه چیز آنان را از قبله خودشان که بر آن بودند روی‌گردان کرد؟» بگو: «مشرق و مغرب تنها از خداست؛ هرکه را بخواهد به راهی بس راست هدایت می‌کند.)

امتحان یهودی‌ها برحسب روایات شیعه و سنی _ و بیشتر سنی _ حداکثر هفت ماه است. بعد از هفت ماه به مسجدالحرام و کعبه مبارکه برگردانده شدند که ﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِعَاقِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ﴾ (آیه ۱۴۴، سوره بقره)

﴿لَا أُفْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَأَنْتَ حِلٌّ﴾ به حرمت اینکه تو در مکه هستی به تو قسم می‌خورم. مکه مهم‌تر است یا محمد؟ محمد. این دومی به معنای غیر اولی است؛ من قسم نمی‌خورم به مکه درحالی‌که تو هستی، به تو باید قسم خورد. ﴿الْعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ (آیه ۷۲، سوره

حجر)، (بهراستی به جانث سوگند که بی‌گمان آنان در ژرفای مستی خود، سرگردان و حیرت‌زدگان‌اند.)

عظمت آن مکانی که فوق کل مکان‌ها بود و مکانتی که کل فوق مکانت‌ها بود به اندازه‌ای است که ﴿بَارَكْنَا حَوْلَهُ﴾ (آیه ۱، سوره اسراء)، یک حول آن جنت‌المأوی است، جنت‌المأوی که مکان کل صالحین در طول تاریخ تکلیف است، «حَوْلَهُ».^{۱۹}

* * *

با کمک پسر سید محمد بغدادی، از مجتهدان طراز اول، اعلامیه‌ای علیه اسرائیل و حمایت از مردم فلسطین نوشتیم و هزاران هزار کپی از آن را در کوفه، حلّه، نجف، کربلا، بغداد و... پخش نمودیم.

از دیگر برنامه‌های من و دوستانم سخنرانی در مسجد کوفه بود. من مطالب سخنرانی را در دو ورق بزرگ نوشتم و در جلسه‌ای خصوصی، نزد آقای خمینی رفتم و ماجرا را با ایشان در میان گذاشتم. فرمودند: متن تهیه‌شده را بخوانید. من نیز همه را از رو خواندم. فرمودند: می‌خواهید از رو بخوانید؟ گفتم: خیر، جهت نمونه خواستم خیلی وقت‌تان را نگیرم. درباره هر جای آن نظر دارید بفرمایید. فرمودند: نه، از این کامل‌تر نمی‌شود.

من به خواست آیت‌الله خمینی مأمور انجام سخنرانی‌های علیه اسرائیل ناکارآمدی و نفاق میان دولت‌های عربی و اسلامی شدم. متأسفانه برای اجرای این برنامه‌ها هیچ مرجعی از مراجع همکاری نداشت.

البته هدف من، نه فقط اسرائیل بلکه زدن ضربه مهلک به شاه ایران بود. وارد مسجد کوفه شدم. حدود ۱۰ تا ۱۵ هزار نفر جمعیت از چند شهر مهم عراق آمده بودند و لحظه‌به‌لحظه به تعداد آن‌ها افزوده می‌شد. حدود یک ساعت و نیم مانده به غروب، بالای منبر رفتم و شروع به صحبت نمودم. عده‌ای از آقایان از جمله فرماندار کوفه، رئیس شهربانی کوفه، نماینده عبدالسلام عارف در مجلس حضور داشتند. من به زبان عربی علیه اسرائیل و سیاست ایران و کل حکومت‌های ظالمه صحبت کردم.

شرایط سیاسی عراق طوری بود که بتوان با ابزار آن‌ها بر ضدشاه کار کرد. در آخر سخنرانی و وقت دعا، خواستم دعا علیه شاه نمایم، لذا با مقدمه برای حکومت‌های کشورهای مختلف دعا نمودم تا نوبت به کشورم ایران رسید، گفتم: اللهم انصر ایران شعباً لا حکومتاً أجل لا حکومتاً، شعباً لا حکومتاً (: خدایا مردم ایران را نصرت عطا فرما نه حکومتش ...) در همین لحظه، فرماندار کوفه یک‌طور خاصی از جلوی من پرید.

^{۱۹}. محمد صادقی تهرانی، «تفسیر موضوعی، رجعت»، [فایل صوتی، ش ۳۰۹].

متن سخنرانی مرا با نوار ضبط کردند؛ اما در آخر مجلس فرماندار کوفه به بهانه پخش در رادیو، نوار را از ما گرفت. (البته هیچ‌گاه در هیچ رادیویی پخش نشد.) آقایان و علمای حاضر در سخنرانی بعد از جلسه به من گفتند: در ابتدا ما همه سرهای‌مان پایین بود؛ چون شما باوجود تازموار بودن بحث بسیار مهمی را انتخاب کرده بودید؛ اما پس از بیان صحبت‌های‌تان سرهای ما همه بالا آمد و تا به آسمان‌ها رسید.

پس از این جلسه به خواهش بسیار عده زیادی از حاضران در جلسه از بلاد مختلف نزدیک کوفه، تصمیم گرفتم این جلسه تکرار شود و با برنامه‌ای حساب‌شده دنباله مطلب را در جلسه دوم بگویم. اما احساس کردم که اطرافیان آقای حکیم می‌خواهند جلسه را به هم بزنند. روز سخنرانی فرارسید. مسجد پر از جمعیت بود و چند رئیس شهربانی از حله، نجف و کوفه آمدند و مراقب امنیت مجلس بودند. با ورود به مسجد متوجه شدم منبر را برای یک روضه‌خوان از طرف آقای حکیم آماده کردند.

به اتفاق همراهان به طرف مسجد خاص امیرالمؤمنین، طرف قبله مسجد کوفه رفتیم. من مطمئن بودم که آقای حکیم دستور این کار را نداده و این برنامه اطرافیان ایشان است؛ لذا صبر کردم. نمی‌توانستم اجازه دهم روضه‌خوان روضه را بخواند و جلسه به هم بخورد؛ زیرا شکست قیام ضدظلم دوبعدی است.

مدارک مفصلی از تلمود و جریانات اسرائیل تهیه کرده بودم، که می‌خواستم طبق آن مدارک صحبت کنم. در آن شرایط اگر یک کلمه می‌گفتم، صحبت او از بین می‌رفت و همه به من گوش فرامی‌دادند. اما امکان به هم خوردن جلسه و برخورد و خون‌ریزی وجود داشت. روضه‌خوان نیم‌ساعت مانده به غروب به کارش پایان داد. من که قصد دو ساعت سخنرانی را داشتم، ماندم چه کنم! سخنانم را به استناد آیه شریفه: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾ (آیه ۴، سوره اسراء)، (و به فرزندان اسرائیل در کتاب (آسمانی‌شان) خیری حتمی دادیم: (که) «همانا دو بار در (سراسر) زمین همواره افساد خواهید کرد و بی‌گمان (بار دوم) به سرکشی بزرگی بی‌امان برخواید خاست.) شروع کردم و گفتم:

مسلمانان باید بدانید که فاسدترین گروه در تاریخ بشریت یهودیان بی‌نقوایی هستند که به احکام و دستورات کتاب‌های آسمانی عمل نکرده و نمی‌کنند، ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ﴾، کتاب چیست؟ تورات است؟ نمی‌شود گفت. قرآن است؟ بنی اسرائیل قبل از قرآن بودند. قبل از آن است؟ نبودند. نمی‌شود «الکتاب» در اینجا تورات باشد. مگر ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾ (آیه ۸۷، سوره بقره)، (و همانا به موسی کتاب [:

تورات] را بهراستی دادیم، و پس از او پیامبرانی (از اسرائیلیان) را پشت سر هم فرستادیم و به عیسی پسر مریم نشانه‌های آشکار دادیم و او را با «روح القدس» تأیید کردیم؛ پس چرا هرگاه پیامبری چیزی را که خوشایندتان نیست برای‌تان آورد، کبر ورزیدید؟ پس گروهی را تکذیب کردید و گروهی را هم می‌کشید) نبود؟ «آتینا مُوسَى الْكِتَابِ» تورات است. «وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ» اگر مراد از کتاب تورات است، پس چرا کتاب گفت؟ «فیه» است یا «فی التوراة» است؟ در کتاب فقط. پس فقط این تورات نیست، البته در تورات داریم. در تورات آیاتی داریم که در آینده جهان چنان خواهد شد، جهان را فساد می‌گیرد، در کتاب اسفار خمسه تورات، اشعیا، دانیال، در کتاب‌های اسرائیل بعد از تورات که انجیل است، در انجیل متی، مرقس، یوحنا، حتی در کتاب‌های غیر انبیا که کتاب‌های گات‌های زرتشت و... که در آخرالزمان یک دولت جهان‌شمول ربّانی تشکیل خواهد شد، بر اثر فساد جهان‌شمولی که به‌وسیله افرادی، حالا یا اسم دارد یا ندارد، ایجاد خواهد شد. وقتی خدا می‌فرماید: ﴿لَتُفْسِدَنَّ فِي الْأَرْضِ﴾ «الْأَرْضِ» ارض (زمین) تکلیف است، ارض (زمین) فلسطین نیست، حتی فقط ارض ما هم نیست. ۲۰ بنابراین افسد مفسدین در کل تاریخ افسادها و در میان کل امم از یاجوج و ماجوج و از ابولهب‌ها و... بالاتر هستند.

در آخر صحبت‌هایم با تأکید فراوانی گفتیم:

مسلمانان یادمان باشد قوم بنی‌اسرائیل با اسرائیل متفاوت‌اند. اسرائیل نام دیگر حضرت یعقوب است. اصطلاح لعن بر اسرائیل غلط است. ما حق جسارت به انبیای الهی را نداریم. آن‌ها به‌حق برای هدایت نوع بشر آمده‌اند. دولت جعلی یهود نام این نبی خدا را بر خود گذاشته و شما باید با دقت این فریب را خنثی کنید. به‌هرحال امروز یهودیان مفسد، با ادعای دولت و زمین قدس شریف و مسجدالاقصای مبارک را تصرف کردند و می‌خواهند مقدمات فساد عالم‌گیرشان را تحقق بخشند. وای بر ما اگر بخواهیم به این ذلت تن دهیم. یادمان باشد قرآن شریف به ما فرمود: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا﴾؛ (آیه ۷، سوره اسراء)، (اگر نیکی کنید، برای خودهاتان نیکی کرده‌اید، و اگر (هم) بدی کنید، به زیان خودتان است. پس آن‌گاه که وعده پایانی فرارسد باید (آن بندگان ما) چهره‌هایتان را زشت و تباه کنند و باید در آن مسجد(الاقصای زمینی) درآیند، چنان‌که نخستین

بار وارد آن شدند و باید (با غلبه بر اسرائیلیان) بی‌گمان چیرگی‌شان را یکسره برچینند (چه) برچیدنی.

ای رسانه‌های عربی در گفتارها و مارچ‌های نظامی و شعارهای خود این نکته ظریف را باید رعایت کنید.^{۲۱}

همان موقع به نظرم آمد که خطبه اول را تا اینجا صحبت کردم و حال که باید در مسجد کوفه اذان گفته شود، همراه با تمام جمعیت اذان بگویم. بسیار بالبهت و پرشکوه همراه با جمعیت ۱۰ هزار نفری اذان گفتیم. صدای الله‌اکبر اذان تا چند کیلومتر لرزه بر اندام‌ها افکند. بعد از اذان، نماز جماعت را با شکوه هرچه تمام‌تر خواندیم و پس از آن صحبت‌هایم را ادامه دادم. سخنرانی آن روز من از رادیوهای قدس، فلسطین و قاهره پخش شد.

وقتی این سخنان به گوش آیت‌الله خویی رسید، مرا خواست و فرمود: براساس پیش‌بینی آیه ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾ (آیه ۴، سوره اسراء)، اولین ورود مسلمین به مسجدالاقصی در زمان خلافت عمر است، پس افساد اول تمام شده و هم اکنون در دوره افساد دوم یهود هستیم؛ پیش‌بینی دومین ورود مسلمانان با ظهور حضرت صاحب (صلوات‌علیه) صورت خواهد گرفت. باز برای ایشان مستنداتی از سابقه تاریخی فساد یهود آوردم و تأکید بر پراکندگی و مهاجرت‌های مکررشان نمودم. گفتم: آن فسادها مقطعی بود و پشتوانه خاصی نداشت. این دو فساد، تازه دارد شکل می‌گیرد؛ چون آن روزها، آن‌ها ادعای دولت نداشتند، حالا مدعی دولت هستند، دولتی در سرزمینی معین؛ ولی ایشان قانع نشدند.^{۲۲}

در ادامه به ایشان گفتم: من روی این آیه خیلی فکر کردم. شاید حدود ۳۰ سال است که روی آیات فکر می‌کنم؛ منتها تفکر روی آیات بدون توجه به جریانات جاری بود. ما به الفاظ آیات استدلال می‌کنیم و آنچه را واقع است، واقع؛ آنچه را واقع نیست، در انتظار هستیم که واقع شود.^{۲۳}

جلسات سخنرانی را ادامه دادم. البته مواقعی هم‌زمان با درس می‌شد؛ لذا جهت ممانعت از تعطیلی، آن درس را ضبط می‌کردم و احمد، زمان درس برای طلبه‌ها می‌گذاشت تا گوش کنند.

تصمیم به تشکیل جلسه‌ای در صحن کاظمین در رابطه با اسرائیل و ایران گرفتیم، که خیلی مخالفت کردند. یکی دو روز از این اداره به آن اداره رفتم تا اجازه بگیرم؛ اما فایده نکرد. بعد از جریانات مسجد کوفه حساس شده بودند.

۲۱. همان، [فایل صوتی، ش ۳۰۸].

۲۲. همان، «تفسیر موضوعی، رجعت»، [فایل صوتی، ش ۳۰۸].

۲۳. همان، [فایل صوتی، ش ۳۰۹].

آقای شیخ مهدی خالصی، عالم با قدرت و با فهم، پسر شیخ محمد خالصی، در کاظمین به جای پدرش نماز جمعه می خواند، گفت: آقا شما هیچ کاری نداشته باشید ما با نفوذمان کارها را اصلاح می کنیم. دستور داد تمام صحن کاظمین از بزرگترین صحن های عتبات عالیة را آماده کردند. صحن کاظمین هم ویژگی منحصر به فردی دارد؛ نزدیک بغداد، عاصمه (پایتخت) و

مرکز است. تمام صحن پر از جمعیت شد. در ابتدای سخنرانی، قاری از رادیوی بغداد قرآن خواند. سپس من صحبت کردم که بعد از ظهر همان روز، رادیو بغداد سخنرانی مرا دوباره پخش نمود و بعد رادیو قدس، قاهره، رادیو عمان و اردن پخش کردند.

البته در این فعالیت خیلی مخالفت ها شد و حرف ها زده شد. طلبه های نادان، نسبت سنی یا نزدیک بودن به یهودی ها و رفیق شاه بودن به من دادند که از چند جا به خصوص از سفارت ایران در بغداد و کنسولگری ایران در کربلا نشأت می گرفت. می گفتند اگر با شاه رفیق نیست، چطور اینجا آزاد علیه شاه حرف می زند. شعور نداشتند که در مملکت دیگر می شود علیه شاه حرف زد.

روز وفات امام حسن عسگری □ یا امام علی نقی □ چند روزی به سامرا رفتم. در نجف پخش کردند که ایشان از انگلستان حقوق دارد و به بغداد رفته تا از سفارت انگلستان حقوق بگیرد. در حالی که من در سامرا مشغول سخنرانی به زبان عربی در میان سنی های ناصبی آنجا بودم! عده ای مرا در سامرا دیدند. بعضی نیز گفتند: اگر کسی بخواهد پول از لندن بگیرد، لزومی ندارد خودش به آنجا برود، چک می فرستند می گیرد.

از این اتهامات در نجف زیاد بود و در سال های اقامت در نجف، شب و روز چه از نظر سیاسی و چه از نظر علمی برای من تولید می شد.

مدتی به علت مشغله زیاد، کمتر به منزل آقای خمینی رفتم. پخش کردند که بین ایشان و آقای خمینی اختلاف شدید است^{۲۴} و آقای خمینی گفته که به منزل شان نرود. ماجرا را با آقای خمینی در میان گذاشتم. گفتند: خوب من می آیم منزل شما!

بله، این طور می خواستند بین دو قطب صغیر (من) و عظیم (ایشان) فاصله ایجاد نمایند، که البته نتوانستند.

^{۲۴}. زمانی که با دکتر صادقی تماس گرفتم خیلی با حرارت و در حمایت از امام صحبت می کرد. از جمله صحبت هایی که با ایشان داشتیم، این ها فکر کردند وقتی امام به نجف رفتند طلبه نجف از مرجع تقلید قم بالاتر است. بعد که امام و فضلا آمدند، مشخص شد که فضلالی قم حتی از مراجع نجف بیشتر می دانند. اما در هر صورت ایشان [دکتر صادقی تهرانی] تقاضاهایی کرد که ما بعد از اینکه تقاضاهایش را می خواستیم انجام دهیم، یا از امام یا بعضی از دوستان دیگری سؤال کردیم. آن ها این مطلب را می گفتند که امام از او راضی نیست. (فاطمه نظری کهره، خاطرات جواد مقصودی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۲)، ص ۱۱۵-۱۱۶.